



آسیب شناسی شیوه آموزش زبان فارسی



دکتر رضا نیلی پور

مقدمه

یادگیری زبان در طول حیات انسان از نظر معرفت‌شناختی تجربه‌ای است بی‌همتا برای جواز ورود به قلمروی توانمندی‌های معرفتی جدید و متحول کردن کارکردهای عالی ذهن. این تجربه بی‌همتای انسانی، نه تنها می‌تواند در ساختار و تجدید سازمان‌بندی کارکردهای ذهن تأثیر بگذارد، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز مجهزشدن ذهن به تفکر نظری و استدلالی - کلامی و آفرینش‌های جدید فکری شود. اثرات مثبت این تجربه بی‌همتای معرفتی، تنها در بستر شرایط فرهنگی و شیوه مناسب یادگیری زبان امکان‌پذیر است.

تدریس می‌شود. در بخش دیگری از نظام آموزشی کشور از طریق همین دانش زبانی، علوم دیگر آموزش داده می‌شود.

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که هدف اصلی این آموزش‌های زبانی چیست؟ آیا هدف

بخش مهمی از نیرو و توان نظام آموزشی کشور، به ویژه در سال‌های اول تا پنجم دبستان و سپس در دوران آموزش متوسطه و دانشگاهی، صرف آموزش زبان فارسی می‌شود و در آن درس‌هایی با عنوان‌های فارسی، خواندن، انشاء، املاء، نگارش، دستور زبان و غیره

اصولی اطلاع‌رسانی است پس مجهز کردن ذهن به توانمندی‌های فکری جدید؟ آیا ساختار و محتوای کتاب‌های درسی و شیوه آموزش زبان فارسی در مدارس و نظام آموزش کشور، ذهن دانش‌آموزان را در گسترش این تجربه بی‌همتای معرفتی و تفکر استدلالی - کلامی مجهز می‌کند؟ یا اینکه در ساختار و محتوای کتاب‌های درسی و شیوه آموزش زبان مادری در نیل به اهداف یادشده، مشکلاتی وجود دارد؟

ماهیت یادگیری و آموزش زبان مادری

برای بررسی شیوه آموزش زبان و نقش معرفتی آن در پرورش تفکر استدلالی - کلامی، ابتدا چند پرسش در زمینه چستی زبان و ماهیت و جرایب آموزش زبان مطرح می‌کنیم.

● دانستن زبان مادری به چه معنی است و چرا باید آموزش داده شود؟

● آموزش زبان مادری به چه معنی است؟ فرایند آموزش زبان چیست و چگونه باید آموزش داده شود؟

در پاسخ به پرسش نخست باید گفت زبان انسان یک نظام نمادین شناختی است، که در تمایز آن از مهارت‌های متفاوتی تشکیل شده که با یادگیری و مجهز شدن ذهن به این مهارت‌های شناختی، سطح فعالیت‌های آن متحول می‌شود. نخستین مهارت زبانی، توانایی درک و شنیدن زبان است که در طول زمان و با تکیه به توانمندی فطری زبانی انسان در ذهن او شکل می‌گیرد و ذهن را مجهز به توانش زبانی می‌کند. در این توانش زبانی قواعد آوایی، قواعد واژگانی، قواعد نحوی، قواعد معناشناختی و کاربرد زبانی تجربه می‌شود و در ذهن بازنمایی می‌شود. ذهن مجهز می‌شود تا بی‌نهایت جمله قابل قبول (دستوری) را بفهمد و جمله‌های دستوری را از غیردستوری (غیر قابل قبول) تشخیص دهد. این نخستین و بنیادی‌ترین تجربه و توانایی و مهارت زبانی است که در طول رشد در ذهن کودک شکل می‌گیرد. دومین مهارت زبانی، توانایی به کار بردن این مجموعه قواعد زبانی به شکل عملی و در موقعیت‌های مختلف و برای اهداف گوناگون گفتگویی است، یعنی همان سخن گفتن و یا توانایی به کاربرد بی‌نهایت جمله قابل قبول و دستوری در موقعیت‌های مختلف. این دو مهارت بنیادی اساس و پایه‌های زبان شفاهی و سخن گفتن انسان را در هر زبان بشری تشکیل می‌دهد.

اما بر فرایند یادگیری این مهارت‌های زبانی هدفمند و پیچیده شناختی، اصولی حاکم است. نخستین اصل این است که این قواعد زبانی به شیوه مستقیم و آگاهانه به کودک آموزش داده نمی‌شود، بلکه این قواعد به شیوه

استنباطی و از راه تجربه و رویارویی مستقیم با محیط زبانی یاد گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، ذهن کودک سالم پیش از هرگونه آموزش رسمی در زبان مادری خود، به کمک تجربه محیط زبانی به شیوه‌ای ناآگاهانه مجهز به قواعد زبان مادری خود می‌شود.

بخش دیگری از توانش زبانی انسان به وجه نوشتاری زبان مادری مربوط می‌شود. زبان نوشتاری خود شامل دو مهارت خواندن و نوشتن است. این دو مهارت پیچیده شناختی در مدارس و نظام آموزشی تدریس می‌شود.

پس زبان‌دانی و توانش زبانی برای یک فرد باسواد شامل چهار مهارت زبانی درک کردن، سخن گفتن، خواندن و نوشتن است.

پرسش‌هایی که در این جا می‌توان درباره نسبت وجه شفاهی و نوشتاری زبان مادری و آموزش مهارت‌های مختلف آن مطرح کرد عبارتند از:

● آیا آموزش وجه نوشتاری زبان مادری با وجه شفاهی آن ارتباطی دارد؟

● آیا در آموزش زبان مادری (در دوره ابتدایی) سهمی هم باید برای وجه شفاهی زبان قائل شد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت چنان‌که ملاحظه شد، در مراحل نخستین رشد، مهارت‌های زبانی، درک شفاهی و سخن گفتن مقدم بر وجه نوشتاری زبان و پایه‌های معرفت استدلالی - کلامی و اندیشه کلامی را پی‌ریزی می‌کنند. وجه نوشتاری زبان، اگر قرار باشد ذهن را به همین توانمندی‌های معرفتی مجهز کند، باید برپایه همان مهارت‌های شفاهی پایه‌ریزی شود. بنابراین، هرچقدر مهارت‌های شفاهی زبان رشد و پرورش بیش‌تری داشته باشد، می‌تواند در رشد و پرورش مهارت‌های نوشتاری هم مؤثر باشد و همان کارکردهای معرفتی که برای وجه شفاهی زبان می‌توان قائل شد، برای وجه نوشتاری زبان هم مطرح است.

با توجه به این اصول است که در برنامه‌ریزی درسی زبان‌آموزی، به ویژه در دوره ابتدایی، لازم است در متون درسی سهم مهمی هم به پرورش توانایی‌های شفاهی زبان مادری اختصاص داد و بر پایه مهارت‌های شفاهی زبان به گسترش و پرورش توانمندی‌های شناختی در وجه نوشتاری زبان پرداخت. آموزش و پرورش مهارت‌های نوشتاری زبان بدون توجه به مهارت‌های شفاهی آن، می‌تواند نوعی گسختگی بین دو وجه زبان که یکی مقدم بر دیگری و برپایه آن در ذهن شکل گرفته، ایجاد کند. وجه شفاهی و نوشتاری زبان بایستی متناسب با ماهیت معرفتی زبان و کارکردهای مختلفی که در تفکر استدلالی - کلامی به عهده دارند، در ذهن بازنمایی داشته و با یکدیگر پیوند داشته باشند. این پیوندذهنی در جریان یادگیری و شیوه آموزش شکل می‌گیرد.

زبان و ذهن

اکنون می‌توان به پرستش نسبت زبان و ذهن و رابطه یادگیری زبان با سایر یادگیری‌ها پرداخت:

- نسبت زبان و ذهن چیست؟
- آیا ماهیت یادگیری زبان و آموزش آن با سایر یادگیری‌ها یکسان است؟

برای بررسی نسبت بین زبان و ذهن و شناسایی ماهیت آن، از یافته‌های جدید تجربی و بالینی می‌توان بهره‌مند شد. برپایه این یافته‌ها یادگیری و حافظه را می‌توان این چنین تعریف کرد:

یادگیری فرایندی است که در جریان آن، دانش یا اطلاع جدیدی به مغز می‌رسد و حافظه فرایندی است که اطلاعات رسیده به مغز در طول زمان پردازش و نگهداری می‌شود.

اگر این تعریف ساده را درباره یادگیری و حافظه بپذیریم، پرستش بعدی این است که آیا یادگیری و حافظه یک نسوع است و یسا دارای انواع است. مطالعات نوروبیولوژیک و آسیب‌شناختی درباره یادگیری و حافظه نشان داده که هم یادگیری و هم حافظه دارای انواع است. در سال‌های نخست رشد برای یادگیری و شکل‌گیری حافظه یک تمایز سه‌گانه قائل شده‌اند:

- یادگیری‌های عاطفی - ارزشی
- یادگیری‌های حسی
- یادگیری‌های حرکتی

این سه نوع یادگیری، پایه‌های نخستین شکل‌گیری شناخت و برقراری رابطه ما با محیط خارج می‌شود. این سه نوع یادگیری پیش‌زبانی اولیه و حافظه مربوط به هر کدام دارای سازوکارهای مغزی متفاوتی هستند (نمودار شماره ۱) و یادگیری زبان به دنبال و برپایه این سه نوع یادگیری، در مراحل بعدی رشد ادامه می‌یابد. برپایه این یادگیری‌های بنیادی است که ذهن انسان با مجهز شدن به نظام نمادین زبان، به قابلیت‌های جدید شناختی دست می‌یابد و فرایندهای ذهنی ادراک، توجه و حافظه به سطح تازه‌ای از پیچیدگی و گستردگی می‌رسند و به کمک زبان، امکان یادگیری‌های بیش‌تر فراهم می‌شود.

ویژگی دیگری که در یادگیری‌ها و نظام حافظه‌ای انسان باید در نظر گرفت وجود یک تمایز اساسی مغزی در دو شیوه متفاوت یادگیری و حافظه مخصوص مربوط به هر یک از آنهاست.

مطالعات تجربی و بالینی نشان داده است دست‌کم دو نوع یادگیری متفاوت و دو دستگاه حافظه متفاوت، برای یادگیری‌های عمومی در مغز فعال است. یک نوع یادگیری «اطلاعاتی» و «آگاهانه» است و نوع دیگر یادگیری «راهبردی» یا «ناآگاهانه». در یادگیری‌های اطلاعاتی ما

دانش‌های مختلف را درباره دنیای خارج به شیوه آگاهانه یاد می‌گیریم و در مغز بازنمایی می‌شود. علوم مختلف از قبیل فیزیک، شیمی، جغرافیا، تاریخ و از این قبیل، از نوع یادگیری‌های آگاهانه و اطلاعاتی هستند. ولی بعضی از یادگیری‌ها به سبب آنکه دارای ماهیتی عملیاتی و مهارتی هستند، نیاز به تمرین و تکرار دارند و در طول زمان به صورت دانشی خودکار و ناآگاهانه در مغز بازنمایی می‌شوند. سازوکار مغزی این نوع یادگیری از یادگیری‌های آگاهانه یا اطلاعاتی متفاوت است. یادگیری‌های راهبردی و مهارتی و از جمله زبان از نوع یادگیری‌های عملیاتی یا ناآگاهانه می‌باشند. زبان و هر نوع یادگیری که جنبه عملیاتی و مهارتی داشته باشد، از این قبیل هستند و شیوه یادگیری آنها از سایر یادگیری‌ها متفاوت است. مطالعات آسیب‌شناختی نشان داده سازوکارهای مغزی این دو نوع یادگیری متفاوت است و در نتیجه، آسیب‌های مغزی متفاوت آسیب‌پذیر می‌شوند.

به سبب این ویژگی است که آموزش اطلاعات آگاهانه درباره زبان و ساختمان آن، چه در زبان مادری و چه در زبان خارجی، برای به کار گرفتن زبان به منظور اهداف شناختی و حتی ارتباطی چندان مفید نیست. به‌خصوص تا زمانی که این اطلاعات آگاهانه است، به هنگام به کار بردن زبان، آنها همواره به عنوان عامل مزاحم و بازدارنده عمل می‌کنند. بسیاری از کسانی که زبان خارجی را در بزرگسالی به شیوه آگاهانه و با تکیه بر جنبه اطلاعات آگاهانه آن یاد گرفته‌اند همواره از احساس ناتوانی و کندی در به کار بردن دانش زبانی آگاهانه خود و مزاحمت این اطلاعات آگاهانه خود درباره زبان خارجی رنج می‌برند. به‌طور کلی پیش‌فرض‌های بنیادی زیر را درباره تکوین زبان و ذهن از دیدگاه عصب‌شناسی زبان می‌توان مطرح کرد:

● زبان و ذهن هر دو از نخستین روزهای زندگی انسان تا پایان حیات او در حال رشد و تأثیر متقابل بر یکدیگر هستند و علاوه بر شرایط زیستی مناسب برای پرورش آنها، کیفیت رشد و تعامل آنها در یکدیگر، زیر نفوذ شرایط محیطی و فرهنگی مناسب می‌باشد.

● پیچیده‌تر شدن ساختار و کارکرد ذهن و تأثیر متقابل زبان و ذهن بر یکدیگر، حاصل حجم اطلاعات رسیده محیطی نیست، بلکه حاصل کیفیت اطلاعات و پیوندهایی است که شیوه یادگیری و داد و ستد اطلاعات محیطی بین بخش‌ها و سطوح مختلف مغز برقرار می‌کند.

● زبان انسان به عنوان یک نظام بی‌همتای شناختی پیچیده از سطح مولکولی تا بالاترین سطح در دستگاه عصبی، دارای بازنمایی ذهنی است. صورت بیرونی آن (گفتار) و صوت درونی (ذهنی) آن با هم همگونی دارد.

اگر به شیوه خلاق و برای فعالیت‌های عالی شناختی فرا گرفته شود، به همان شیوه هم می‌توان آن را به کار گرفت.

- زبان‌آموزی، نه یادگیری اطلاعات آگاهانه است و نه تقلید از الگوها و کلیشه‌های تکراری و از پیش گفته‌شده، بلکه فرایندی است خلاق برای فرضیه‌سازی‌های ذهن و انتزاع‌سازی قواعد عمومی زبان از مجموعه قواعد زبانی محیطی، به شیوه‌ای که بتوان به کمک آنها دست به جمله‌سازی‌های نو و جدید زد.
- زبان هم ابزار و سرچشمه شناخت و معرفت انسانی است و هم یک نظام شناختی برای دستیابی به ظرفیت آگاهی (معرفت) متعالی انسانی.
- آموزش آگاهانه زبان به گفته چامسکی به هیچ‌وجه در یادگرفتن آن اهمیت اساسی ندارد، بلکه مجهز شدن ذهن به آن، به انسان امکان می‌دهد تا به گفته هومبولت از وسایلی متناهی، استفاده‌های نامتناهی کنیم.

مهارت‌های خواندن و نوشتن چگونه باید آموزش داده شود؟

اگر بپذیریم که زبان یک نظام شناختی و مهارتی است، آموزش آن نیز در بُعد شناختی به عنوان اطلاع‌رسانی صرف هدف نیست، بلکه یک فرایند و فعالیت شناختی پیچیده است که به کمک آن می‌توان شیوه تفکر کلامی - منطقی و بیان منطقی را آموخت.

در آموزش زبان باید از توانایی‌های شناختی و شیوه تفکر استقرایی و استنباطی بهره گرفت. همان‌طور که در زندگی روزانه داده‌های رسیده به ذهن را با شیوه‌های مختلف شناختی از قبیل طبقه‌بندی، شباهت‌سازی و همسان‌سازی، تضاد و تقابلی‌سازی و رابطه‌های علت و معلولی تحلیل می‌کنیم و نظم می‌دهیم، در آموزش مهارت‌های زبانی خواندن و نوشتن هم باید از این شیوه‌های شناختی، در تجزیه و تحلیل متون استفاده کرد و برای پرورش آنها از متون و تمرین‌های مناسب بهره برد. آموزش زبان و مهارت‌های زبانی باید به شیوه‌ای باشد تا به کمک تمرین‌های مناسب، دانش‌آموزان را در جهت شناسایی شیوه‌ها و توانایی‌های فکری استقرایی و استنباطی که در اختیار دارند هدایت کند، به طوری که بتوانند در بیان و نوشتار خود این شیوه‌ها را به کار بگیرند. شیوه آموزش زبان و مهارت‌های زبانی باید بر پایه سه اصل پی‌ریزی شود:

- طرح پرسش‌های منطقی درباره داده‌های زبانی و متونی که آموزش داده می‌شود.
- پردازش و تحلیل داده‌های زبانی به عنوان حل مسئله و تشخیص رابطه منطقی بین اطلاعات موجود در متن.
- استنباط و نتیجه‌گیری از داده‌های زبانی.

بر پایه اصول سه‌گانه بالا لازم است در آموزش زبان برای مهارت‌های خواندن و نوشتن در شیوه‌های فکری زیر تمرین و ورزیدگی به دست آورند:

- تمرین‌های شیوه بیان برای تعریف و شرح موضوع.
 - تمرین‌های شیوه بیان فرضیه‌سازی.
 - تمرین‌های شیوه بیان پیشنهاد دادن.
 - تمرین‌های شیوه بیان نظر شخصی.
 - تمرین‌های شیوه بیان برای رد نظر دیگران.
 - تمرین‌های شیوه بیان بحث و مجادله کردن.
 - تمرین‌های شیوه بیان رابطه علت و معلولی.
- از نظر مهارتی نیز باید در شیوه‌های مهارتی زیر ورزیدگی و مهارت لازم آموزش داده شود:
- شیوه بیان موضوع، به ترتیب تقدم زمانی یا مکانی.
 - شیوه بیان توصیف کردن.
 - شیوه بیان طبقه‌بندی کردن.
 - شیوه بیان شرح همراه با مثال.
 - مقاله‌نویسی و بیان منطقی موضوع بحث.

اگر اصولی که در مورد ماهیت زبان و ذهن و کارکردهای شناختی زبان و شیوه آموزش آن مطرح شد بپذیریم، خواهیم دید که نه تنها مواد زبانی را باید به شیوه متناسب با ماهیت شناختی آنها آموزش داد، بلکه هر نوع متنی یا مواد زبانی هم برای این نوع شیوه آموزش، مناسب نیست.

- شیوه آموزش زبان مادری در نظام آموزش رسمی ایران اگر بدون توجه به نقش معرفتی زبان و به صورت تقلیدی و به خاطر سپردن متون و واژه‌های مهجور و اطلاعات قواعد دستوری در متون قدیمی باشد، می‌تواند مانع پرورش استعدادها شده و عامل بازدارنده‌ای برای تفکر خلاق و تفکر علمی باشد.

